

بازخوانی منظومه‌ی «موش و گربه»ی عبید زاکانی در ادبیات کودک^۱

حمید باقری فارسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مقدمه

«آنتوان دو سنت اگزوپری»، نویسنده‌ی داستان «شازده کوچولو»، در صفحه‌ی تقدیم کتابش نوشته است: «از بچه‌ها عذر می‌خواهم که این کتاب را به یکی از بزرگ‌ترها هدیه کرده‌ام. برای این کار یک دلیل حسابی دارم: این «بزرگ‌تر» بهترین دوست من تو همه‌ی دنیاست. یک دلیل دیگر هم آنکه این «بزرگ‌تر» همه چیز را می‌تواند بفهمد. حتی کتاب‌هایی را که برای بچه‌ها نوشته باشند. عذر سوم این است که این «بزرگ‌تر» تو فرانسه زندگی می‌کند و آنجا گشنگی و تشنگی می‌کشد و سخت محتاج دلجویی است. اگر همه‌ی این عذرها کافی نباشد اجازه می‌خواهم این کتاب را تقدیم آن بچه‌ای کنم که این آدم بزرگ یک روزی بوده. آخر هر آدم بزرگی هم روزی روزگاری بچه‌ای بوده (گیرم کمتر کسی از آن‌ها این را به یاد می‌آورد). پس من هم اهدا نامچهام را به این شکل تصحیح می‌کنم: به لئون ورث موقعی که بچه بود.» (اگزوپری، ۱۳۶۵: ۵)

چکیده

عبید زاکانی، نویسنده و شاعر قرن هشتم هجری را به خاطر پیش گامی‌اش در طنز و قوت آثار طنزش، پدر طنز نویسی فارسی می‌خوانند. داستان منظوم موش و گربه‌اش را نیز از نخستین آثاری می‌شمارند که در ایران پس از اسلام، به صورت مستقل، برای کودکان نوشته شده است. برخی معتقدند که این اثر انتقادی، در ظاهر برای کودکان و در اصل برای مخاطب بزرگ سال است. عبید در این اثر، شیوه‌ها و شگردهای درهم تنیده و خلاقانه‌ای را با چیره دستی بی‌مانندی به کار گرفته و شاهکار ارزنده‌ی خود را آفریده است. در این مقاله ما با تأکید بر شیوه‌ها و شگردهای طنز نویسی، به بازخوانی این منظومه‌ی هیجان انگیز پرداخته‌ایم.

کلید واژه‌ها: عبید زاکانی، طنز، موش و گربه، ادبیات کودک



در قرن هشتم هجری است.» (صفا، ۱۳۷۵: ۱۵۷) او را از نخستین کسانی دانسته‌اند که در ایران بعد از اسلام، اثری مستقل برای کودکان آفریده است. منظور از اثر مستقل برای کودکان، همین منظومه‌ی «موش و گربه» است. اما گروهی بر این باورند که این منظومه در ظاهر برای کودکان است و در حقیقت برای بزرگ ترهاست.

دسته بندی کتاب‌های ادبیات کودک

ادبیات کودک را در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته تقسیم می‌کنند:

۱ - کتاب‌ها و نوشته‌ها و سروده‌هایی که به طور مشخص و از ابتدا برای کودکان و با توجه به نیاز و کیفیت ذهنی آن‌ها آفریده شده است.» (پولادی، ۱۳۸۴: ۲۳)

مانند همه‌ی کتاب‌هایی که امروزه برای کودکان منتشر می‌شوند و در شناسنامه‌ی آن‌ها نیز معمولاً گروه سنی

نویسنده‌ی خوش ذوق از همین تقدیم نامه بیشترین بهره را برده است. یعنی اضافه بر تقدیم اثر به دوستی صاحب کمال، که حتی کتاب‌های بچه‌ها را می‌تواند بفهمد، بسیاری از حرف‌هایش را هم به موجزترین شکل بیان کرده، مثلاً اینکه اهل فرهنگ هر جای این زمین که باشند، حتی در فرانسه!، گشنگی و تشنگی می‌کشند. هم چنین ما را ناگزیر می‌کند که به مفهوم کودکی، درست‌تر ببیندیشیم. بدانیم که کودک، انسانی ناقص و رشد نیافته و عاجز از فهم نیست، بلکه این بسیاری از بزرگ ترها هستند که کودکیشان را فراموش می‌کنند و دیگر نمی‌توانند کتاب‌هایی که برای بچه‌ها نوشته باشند را بفهمند.

اما این حرف‌ها چه ارتباطی با «موش و گربه» ی «عبید زاکانی» دارد؟

«خواجه نظام الدین (یا مجد الدین) عبید الله زاکانی قزوینی متخلص به عبید، شاعر و نویسنده‌ی مشهور ایران

جنگ قدرت سخن گفته است. گربه‌ی عابد در حکایت، نماد فرمانروایی به نام امیر مبارزالدین محمد مظفری فرمانروای کرمان است که با سپاه میر شیخ ابواسحاق اینجو می‌جنگد و سرانجام او و همه‌ی فرزندان و اطرافیان را می‌کشد.» (محمدی، ۱۳۸۲: ۱۹۱-۱۹۰)

باز خوانی منظومه‌ی موش و گربه

با مرور داستان «موش و گربه»، بعضی از شگردهای طنزپردازی عبید را در این منظومه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

«ای خردمند عاقل و دانا

قصه‌ی موش و گربه برخوانا»

خواننده از همین بیت نخست متوجه می‌شود که با قصه‌ی حیوانات یا به اصطلاح فرنگی‌ها «فابل»^۲ سر و کار دارد. شخصیت‌های اصلی داستان موش و گربه هستند. نقش بازی کردن موش و گربه در یک داستان خود به خود باعث ایجاد تضاد می‌شود. تضاد الزاماً سبب ایجاد طنز نمی‌شود اما یکی از مهم‌ترین شگردهایی است که طنزپردازی می‌تواند در خدمت بگیرد. اگر به پویا نمایی‌های طنزی که امروزه برای کودکان ساخته می‌شوند، نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که طنز پردازان از تضاد بین شخصیت‌ها بسیار زیاد استفاده می‌کنند. نمونه‌های فراوانی می‌توان از این کارکرد نام برد: از کارتون تلویزیونی موش و گربه (تام و جری) بگیر تا گربه سگ (که سگ و گربه‌ای به هم چسبیده‌اند)، گرگ و خروس (می‌گ می‌گ) و...

«از قضای فلک یکی گربه

بود چون ازدها به کرمانا»

شکمش طبل و سینه‌اش چو سپر

شیر دم و پلنگ چنگانا

از غریبش به وقت غریدن

شیر درنده شد هراسانا

سر هر سفره چون نهادی پای

شیر از وی شدی گریزانا»

در این چهار بیت شاعر، به شخصیت سازی می‌پردازد و چون قرار است داستان طنز باشد، این شخصیت سازی همراه با اغراق است. گربه‌ای که چون ازدهاست. چگونه ازدهایی؟ ازدهایی با شکمی چون طبل، سینه‌ای چون سپر، دم‌اش دم شیر و چنگالش، چنگال پلنگ! این‌ها همه شخصیت‌پردازی یک گربه است! گربه‌ای که هنگام غریدنش، شیر درنده هراسان می‌شود و می‌گریزد!

در این شخصیت سازی، شیر و گربه جابه جا شده‌اند. در دنیای طبیعی وحش، این گربه است که از شیر می‌هراسد اما در دنیای طنز، شیر درنده با همه‌ی دبدبه و کبکبه‌اش از این گربه‌ی کرمانی می‌گریزد! همین اهل کرمان بودن گربه نیز می‌تواند اشاره‌ای هجو آمیز به مورد تاریخی خاصی به حساب آید.

«روزی اندر شرابخانه شدی

از برای شکار موشانا

مخاطب مشخص می‌شود. مثلاً: «سگی که قارقار می‌کرد» از «فریبا کلهر» گروه سنی: الف. (آمدگی و سال اول دبستان) یا: «قصه‌های کوتی کوتی»^۳ از «فرهاد حسن‌زاده» گروه سنی: الف، ب: (آمدگی تا سال سوم دبستان)

۲ - کتاب‌ها و نوشته‌ها و سروده‌هایی که در اصل برای کودکان آفریده نشده است ولی به دلیل کیفیت خاص برای کودکان نیز مناسب است.» (همان)

مانند: بعضی از داستان‌های مثنوی مولانا، بعضی از داستان‌های کلیله و دمنه و...

با توجه به این دسته بندی «موش و گربه» ی عبید در کدام دسته قرار می‌گیرد؟ آیا این داستان منظوم، به طور مشخص و از اول برای کودکان آفریده شده است یا جزو دسته‌ی دوم به حساب می‌آید که برای کودکان نبوده است ولی به دلیل کیفیت خاص برای کودکان نیز مناسب است؟

عبید خود با صراحت می‌گوید که مخاطبش کودکان‌اند:

«جان من پند گیر از این قصه که شوی در زمانه شادانا

غرض از موش و گربه برخواندن مدعا فهم کن «پسر» جانا»

(عبید، ۱۳۵۷: ۱۷۹)

زبان ساده، سالم و بدون تکلف در منظومه‌ی «موش و گربه»، تلفیق طنز و ماجراجویی و دیگر ویژگی‌های ظاهری و محتوایی آن، متناسب با ویژگی و کیفیت ذهنی کودک است. اگر احیاناً کودکان و نوجوانان امروزی در فهم کلمات و اصطلاحاتی از این داستان «عجیب و غریب»، اندکی مشکل داشته باشند، این همان مشکلی است که اهل یک زبان در فهم و درک آثار گذشتگان خود دارند و به هیچ وجه مختص کودکان نیست.

بنابر این شاید چنین نتیجه گیری بی‌خیلی بی‌راه نباشد که بگوییم: داستان منظوم «موش و گربه» یکی از آثار ارزشمند ادبیات کودک است که به دلیل کیفیت خاص، برای بزرگ سالان نیز مناسب است. و شاید بهتر است «موش و گربه» (و کتاب‌های که چنین کیفیتی دارند) را در گروه و دسته‌ی سومی از آثار ادبیات کودک قرار دهیم. یعنی به دسته بندی ادبیات کودک (چنان که در بالا آمد) دسته‌ای دیگر بیفزاییم:

۳ - آثاری که در اصل برای کودکان نوشته شده‌اند، اما به دلیل کیفیت خاص، بزرگ سالان نیز مناسب‌اند.

مانند: «موش و گربه» از: عبید زاکانی، «شازده کوچولو» از: آنتوان دو سنت اگزوپری، «ماهی سیاه کوچولو» از: صمد بهرنگی، «لافاگادیو و...» از: شل سیلور استاین و...

عبید زاکانی را به سبب پیش گامی‌اش در طنز و قوت آثار طنزش، پدر طنز نویسی فارسی خوانده‌اند. داستان «موش و گربه» ی او، منظومه‌ای است طنز آمیز، که در قالب قصیده و در وزن خفیف سروده شده است. داستان موش و گربه مانند هر اثر ادبی ارزشمندی قابل تأویل و چند لایه است.

«در برخی از تفسیرهای منظومه‌ی موش و گربه، گفته شده است که نویسنده در آن به مسایل سیاسی پرداخته و از



در پس خم می نمود کمین
همچو دزدی که در بیابانا
ناگهان موشکی ز دیواری
جست بر خم می خروشان
سر به خم بر نهاد و می نوشید
مست شد همچو شیر غرانا
گفت کو گربه تا سرش بکنم
پر کنم پوستش ز کاهانا
گربه در پیش من چو سگ باشد
که شود رو به رو به میدانا»

طنز در اینجا فقط کلامی نیست، بلکه موقعیت نیز طنز آمیز است. در شرابخانه، گربه پشت خم پنهان شده است، موش از راه می رسد. شراب می نوشد و مست می شود و در عالم مستی شروع به رجز خوانی و لاف زنی می کند. سراغ گربه را می گیرد تا سرش را بکند و پوستش را از کاه پر کند، این صحنه از دید خواننده بسیار طنز آمیز است چون می داند گربه آنجا حاضر است.

تقلید طنز آمیز از متن های حماسی شگرد دیگر طنزپردازی عبید در این بند است. موش در رجز خوانی هایش می گوید: گربه در برابر من همچون سگ است. خوب سگ که نسبت به موش و گربه جانور نیرومندتری است این چه تشبیهی است که موش برای تحقیر گربه به کار می برد؟ موضوع این است که موش در حالت مستی خود را شیر می پندارد. موشی که خود را شیر می پندارد! ناسازگاری و تناقض موجب طنز شده است.

موش در رجز خوانی هایش می گوید: «... کو گربه تا سرش بکنم / پر کنم پوستش ز کاهانا» به این قصد ادعایی موش، پوست آرایبی یا به اصطلاح فرنگی ها «تاکسیدرمی»^۴ می گویند. پوست آرایبی چنین بوده است که شکارچیان برای اثبات و مستند کردن شجاعت خود، پوست حیوانات وحشی چون شیر و پلنگ و... را با کاه پر می کرده اند و حیوان بازسازی شده را در خانه می گذاشتند. یا سر حیوان را به دیوار می زده اند.

«گربه این را شنید و دم نزدی
چنگ و دندان زدی به سوهانا
ناگهان جست و موش را بگرفت
چون پلنگی شکار کوهانا
موش گفتا که من غلام توام
عفو کن بر من این گناهانا»

موش پهلوان پنبه‌ی شیرشکار به عذرخواهی و لابه می پردازد. برای خواننده‌ای که رجز خوانی های موش را شنیده، تغییر موضع یک باره و زبونی او در رو به رو شدن با واقعیت، بسیار خنده دار است.

«گربه آن موش را بکشت و بخورد
سوی مسجد شدی خرامانا
دست و رو را بشست و مسح کشید

ورد می خواند همچو ملانا
بارالها که توبه کردم من
ندرم موش را به دندان
بهر این خون ناحق ای خلاق
من تصدق دهم دو من نانا
آن قدر گریه کرد و زاری کرد
تا به حدی که گشت گریانا»
حافظ می گوید:

«ای کبک خوش خرام کجا می روی بایست غره مشو که
گربه‌ی عابد نماز کرد»
(حافظ، ۱۳۷۸: ۱۶۰)

مجتبی مینوی می نویسد: «قصه گربه‌ی متعبد و نماز خوان خیلی از زمان عبید زاکانی کهن تر است. یک روایت آن، که شاید اصل و اساس همین قصه باشد، در کلیله و دمنه آمده است و در نسخه‌های سانسکریت هم وجود دارد و آن در باب بوم و زاغان است. زاغی حکایت می کند: کبکنجیری با من همسایگی داشت... او را غیبی افتاد... خرگوشی بیامد و در مسکن او قرار گرفت... یک چندی بگذشت. کبکنجیر بیامد. چون خرگوش را در خانه‌ی خود دید، رنجور دل گشت و گفت: جای بپرداز... خرگوش جواب داد که من صاحب قبضم... لابد حاکمی باید عادل که سخن هر دو جانب بشنود... کبکنجیر

گفت: در این نزدیکی بر لب آبی، گربه‌ای هست متعدد و روزه دار و شب و روز نماز کند: هرگز خونی نریزد و ایذای حیوانی جایز نبیند و افطار او بر آب و گیاه مقصور باشد... چندان که صایم الدهر چشم به ایشان افکند برپای بایستند و در محراب روی به قبله آورد. خرگوش از آن نیک شگفتی نمود و توقف کرد تا از نماز فارغ شد. تحیتی به تواضع بگفت. (کوتاه سخن آنکه گربه شرحی از پیری و ناتوانی خود می‌گوید و به آن دو نصیحت‌ها می‌کند). از این نمط، دمدمه و افسون خواند تا با او الف گرفتند و ایمن و فارغ و بی‌تحرز و تصون پیش‌تر آمدند. به یک حمله هر دو را بگرفت و بکشت. نتیجه زهد و اثر صلاح

گربه‌ای که از خوردن موش توبه می‌کند و عابد و زاهد می‌شود و موش‌های ساده دل باورمی‌کنند! توبه کردن گربه از ستم بر موشان، مضحک است و یاد آور این مثل سایر که توبه‌ی گرگ، مرگ است! لحن نیز گاهی باعث ایجاد طنز یا تشدید آن می‌شود. در اینجا لحن موش که با ساده دلی به گمان خودش خبر خوشی را اعلام می‌کند و مؤذگانی می‌خواهد، خنده‌ی تلخی بر لب خواننده می‌نشانند.

«هفت موش گزیده برجستند

هر یکی کدخدا و دهقان»

موش‌ها و گربه (یا گربه‌ها) بدون هیچ محدودیتی به جای انسان‌ها نشسته‌اند، در دنیای این داستان، انسان‌ها غایب‌اند و هیچ خبری از آن‌ها نیست. کودکان به سادگی این شخصیت بخشی را می‌پذیرند و از اینجانشینی، لذت می‌برند. بزرگ سالان نیز به چشم تمثیل به این داستان می‌نگرند. حیوانات در این تمثیل، افراد جامعه‌ی انسانی‌اند. با همان مناسبت‌ها و روابط میان آن‌ها و همان طبقات اجتماعی و مناسب قراردادی: کد خدا، دهقان (یا ایلخان)، وزیر: (یکه موشی وزیر لشکر بود)، ایلچی: (موشکی بود ایلچی ز قدیم)، شاه: (شاه موشان بشد به فیل سوار) و...

«برگرفتند بهر گربه ز مهر

هر یکی تحفه‌های الوانا

آن یکی شیشه‌ی شراب به کف

وان دگر بره‌های بریانا

آن یکی طشتکی پر از کشمش

وان دگر یک طبق ز خرمانا

آن یکی ظرفی از پنیر به دست

وان دگر ماست با کره نانا

آن یکی خوانچه‌ی پلو بر سر

افشیره آب لیمو عمانا

نزد گربه شدند آن موشان

با سلام و درود و احسانا

عرض کردند با هزار ادب

کای فدای رخت همه جانا

لایق خدمت تو پیشکشی

کرده‌ایم ما قبول فرمانا»

بیان جزئیات و تطویل نسبی آن، شگردی است رام داستان چیره‌ی طنز عبید. تحفه‌های الوان موشان را یک به یک نام می‌برد. شراب، کباب، کشمش، خرما، پلو، پنیر، ماست، کره، نان، آب لیمو.

«گربه چون موشکان بدید بخواند

رزقکم فی السماء حقانا

من گرسنه بسی به سر بردم

رزقم امروز شد فراوانا

هر که کار خدا کند به یقین

روزیش می‌شود فراوانا»



روزه دار، چون دخله‌ی خبیث و طبع مکار داشت بر یک جمله ظاهر گشت.» (به نقل از: محمدی، ۱۳۸۲: ۱۹۲-۱۹۱)

«موشکی بود در پس منبر

زود برد این خبر به موشانا

مؤذگانی که گربه تائب شد

زاهد و عابد و مسلمانا

بود در مسجد آن ستوده خصال

در نماز و نیاز و افغانا

این خبر چون رسید بر موشان

همه گشتند شاد و خندانا»

تازبانهای بی‌رحم طنز عبید صغیرکشان در هوا می‌چرخد
و بر گردهی دغل بازان ریاکار می‌نشیند. روزگار عبید، روزگار
انحطاط اخلاقی جامعه است و تصویر چنین جامعه‌ای در
آینه‌ی آثار عبید و دیگر شاعر بزرگ هم روزگار او، حافظ، به
روشنی بازتاب یافته است.

«بعد از آن گفت پیش فرمایید
قدمی چند ای رفیقانا
موشکان جمله پیش می‌رفتند
تنشان همچو بید لرزانا
ناگهان گربه جست بر موشان
چون مبارز به روز میدانا
پنج موش گزیده را بگرفت
هر یکی کدخدا و ایلخانا
دو بدین چنگ و دو بدان چنگال
یک به دندان چو شیر غرانا»

عبید زاکانی، مانند دیگر شاعر بزرگ هم روزگار خود،
حافظ، رند است و سخن گفتنش رندانه. حرف‌های تند و تیز
و نیش دارش را به هنرمندانه‌ترین شکل بر زبان می‌آورد،
بدون اینکه بهانه‌ای به دست مخالفان بدهد. بعضی‌ها کلمه‌ی
«مبارز» در بیت‌های بالا را یادآور امیر مبارزالدین و تبادر نام
برخی مناطق ایران و کلمه‌ی ایلخان را، اشاره‌ای ایهام گونه به
حکومت ایلخانان مغول دانسته‌اند.

«آن دو موش دگر که جان بردند
زود بردند خبر به موشانا
که چه بنشسته‌اید ای موشان
خاکتان بر سر ای جوانانا
پنج موش رییس را بدرید
گربه با چنگ‌ها و دندانا
موشکان را از این مصیبت و غم
شد لباس همه سیاهانا
خاک بر سرکنان همی گفتند
ای دریغا رییس موشانا»

موضوعی چون مرگ و عزاداری معمولاً کمتر در متون
طنز مطرح است، اما در اینجا عبید، با تصویر سیاه پوشی و
خاک بر سر کردن و دریغا گویی موش‌ها، طنزی که در رفتار
انسان‌ها دیده است به مخاطب نشان می‌دهد.

«بعد از آن متفق شدند که ما
می‌رویم پای تخت سلطانا
تا به شه عرض حال خویش کنیم
از ستم‌های خیل گرانا»

موش‌ها در این تمثیل، کنشی اجتماعی و گروهی دارند.
شاید یکی از دلایلی که آنان را تمثیلی از توده‌ی مردم و زیر
دستان دانسته‌اند، همین رفتار توده‌ای آنان باشد.

«شاه موشان نشسته بود به تخت
دید از دور خیل موشانا

همه یک بار کردندش تعظیم
کای تو شاهنشهی به دورانا»

طنزپرداز به کسی تخفیف نمی‌دهد، خواه شاه باشد، خواه
دهقان. عابد یا می‌خوار. در این بیت‌ها می‌بینیم که چگونه جاه
و جلال شاهان را با دربار موش‌ها مقایسه می‌کند و کبکبه و
دبده‌ی آنان را به مسخره می‌گیرد.

«سالی یک دانه می‌گرفت از ما
حال حرصش شده فراوانا»
این زمان پنج پنج می‌گیرد
چون شده تائب و مسلمانا»

در اینجا لبه‌ی تیغ طنز به سوی ریاکاران بد کردار و
ناپرهیزگار است. شگرد عبید در این بیت‌ها را شاید از نظر فنی
بتوان حسن تحلیل نامید. یعنی دلیلی که شاعر مطرح کرده
است دلیلی طنز آمیز و ادعایی است، نه دلیل واقعی.

شاه فرمود:

«من تلافی به گربه خواهم کرد
که شود داستان به دورانا»

شاه موشان قول می‌دهد که انتقامی از گربه‌ها بگیرد که به
تاریخ‌ها بنویسند. در عرض یک هفته، لشکری از موش‌های
مناطق شمالی ایران یعنی: «از خراسان و رشت و گیلان...»
تشکیل می‌دهد. لشکری از سیصد و سی هزار موش، مجهز
به شمشیر و نیزه و تیر و کمان، در دو بخش سواره نظام و
پیاده نظام. گربه نیز از آن سو، لشکر معظمی از گربه‌های
براق شیر شکار مناطق کویری ایران یعنی: «از صفاهان و یزد
و کرمان...» تدارک می‌کند. جنگ بزرگ موش و گربه‌ها در
بیابان فارس اتفاق می‌افتد.

نام بردن از مناطق خاص جغرافیایی، در اینجا، از یک سو
بر طنز کار می‌افزاید (یا حتی به نوعی اثر را هجو آمیز می‌کند)
و از سوی دیگر چنان به باور پذیری داستان کمک می‌کند که
مخاطب گمان می‌کند در حال خواندن تاریخ است، نه یک
داستان فانتزی حیوانات.

«جنگ مغلوبه شد در آن وادی
هر طرف رستمانه جنگانا
آن قدر موش و گربه کشته شدند
که نیاید حساب آسانا
حمله‌ی سخت کرد گربه چو شیر
بعد از آن زد به قلب موشانا
موشکی اسب گربه را پی کرد
گربه شد سرنگون ز زینانا»

تقلید طنز آمیز از داستان‌های رزمی و حماسی یکی از
شگردهای رایج طنزپردازی است. چنان که حتی در فرهنگ
عامه نیز گاهی نقیضه‌هایی برای بعضی از بیت‌های حماسی
ساخته می‌شود. در ابیات بالا، عبید تصاویر جاندارانی از رزم
خلق کرده است؛ در واقع طنز بودن این صحنه آرای به خاطر
ناسازگاری شخصیت‌ها با نقش‌هایشان است.

«شاه موشان بشد به فیل سوار

لشکر از پیش و پس خروشان»

موش از کوچک‌ترین و فیل جزو بزرگ‌ترین جانوران روی خشکی است و دست کم از نظر جثه اختلاف و تضاد بسیاری بین آن‌ها وجود دارد. نمایش این تضادها می‌تواند خنده دار باشد. در بسیاری از داستان‌های طنز، شخصیت‌های متضاد در کنار هم قرار می‌گیرند. مثلاً: چاق و لاغر، تنبل و زنگ یا زیرک و ابله و... اما شاعر در این بیت فقط اختلاف جثه‌ی فیل و موش را به تصویر نکشیده است. فیل با آن جثه‌ی عظیم‌اش تنها چارپایی است مطیع، که موش ارباب و سوار اوست. این شخصیت سازی برای موش و در کنار آن عدم شخصیت سازی برای فیل، اختلاف آن دو را، از سطح خنده دار بودن تا سطح طنز بالا می‌کشد.

«شاه گفتا به دارش آویزند

این سگ رو سیاه نادانا»

داستان می‌توانست همین جا، با پیروزی موش‌ها و به دار آویختن گربه‌ی ستمگر و ریاکار پایان پذیرد. اما اگر چنین می‌شد، از آن پس، دیگر هرگز هیچ گربه‌ای جرأت نمی‌کرد به هیچ موشی نگاه چپ هم بیندازد! و این خوش بینی با واقعیت مطابق نیست.

«گربه چون دید شاه موشان را

غیرتش شد چو دیگ جوشانا

همچو شیری نشست بر زانو

کند آن ربسمان به دندانان

موشکان را گرفت و زد به زمین

که شدندی به خاک یکسانا

لشکر از یک طرف فراری شد

شاه از یک جهت گریزانا

از میان رفت فیل و فیل سوار

مخزن و تاج و تخت و ایوانا»

این بیت‌های آخر، عجیب و غریب‌اند. آمیخته‌ای از طنز تلخ و مرثیه گونه (از ناکامی موش‌ها در یک قدمی پیروزی) با لبخند فلسفی شاعر بر خوش بینی ساده دلانه‌ی موشان! اما مخاطب کودک از این داستان احساس تلخ کامی نمی‌کند. برای کودک حکایتی شیرین است از داستان بی‌پایان و خنده دار موش و گربه.

بازگشت راوی در پایان داستان موش و گربه

حضور راوی در آغاز و انجام این قصیده، از شگردهای جالبی است که عبید به کار بسته و فرم داستان را به شکلی هنرمندانه سامان داده. در دو بیت آغاز، راوی داستان موش و گربه، حضور می‌یابد و با کلمه‌های «خردمند عاقل و دانا» به مخاطب خود ادای احترام می‌کند، با شروع روایت، راوی از جلو تصاویر و ماجراها کنار می‌رود. ماجراها را با جان دارترین تصاویر، جلو چشم مخاطب می‌آورد. او را حسابی می‌خنداند

و گاهی به فکر فرو می‌برد. در بیت‌های پایان بندی قصیده، وقتی که پرده می‌افتد و نمایش تمام می‌شود، دوباره در نور موضعی جلو مخاطب حاضر می‌شود و خود را معرفی با تواضع معرفی می‌کند و کلید فهم داستان عجیب و غریبش را به مخاطبان خردمند خود تقدیم می‌کند:

«هست این قصه‌ی عجیب و غریب

یادگار عبید زاکانا

جان من پند گیر از این قصه

که شوی در زمانه شادانا

غرض از موش و گربه بر خواندن

مدعا فهم کن پسر جانا»

منابع:

- آریان‌پور کاشانی، عباس، (۱۳۷۸)، فرهنگ دانشگاهی انگلیسی، فارسی، چ بیست و یکم، تهران: امیرکبیر
- پولادی، کمال، (۱۳۸۴)، بنیادهای ادبیات کودک، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- حافظ، شمس الدین محمد، (۱۳۷۸)، دیوان حافظ، تصحیح: غنی - قزوینی، تهران: ققنوس
- حسن‌زاده، فرهاد، (۱۳۸۶)، قصه‌های کوتی کوتی، تصویرگر: هدی حدادی، تهران: کانون...
- سنت اگزوپری، آنتوان دو، (۱۳۶۵)، مسافر کوچولو، ترجمه: احمد شاملو، تهران: ابتکار
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۵)، بررسی آثار منظوم و منثور عبید زاکانی، به کوشش بهروز صاحب اختیاری و...، تهران: اشکان
- عبید زاکانی، (بدون تاریخ)، کتاب مصور موش و گربه، تهران: چاپخانه خورشید
- عبید زاکانی، (۱۳۵۷)، کلیات عبید زاکانی، به کوشش: عباس اقبال آشتیانی، تهران: طلوع
- کلهر، فریبا، (۱۳۸۳)، سگی که قارقار می‌کرد، تصویرگر: راشین خیریه، تهران: کانون...
- محمدی، محمد هادی و زهره قایینی، (۱۳۸۲)، تاریخ ادبیات کودکان ایران، ج دوم، تهران: چیستا
- پایگاه اینترنتی: www.worldbook.ir

پی‌نوشت

- ۱ - این مقاله، فصلی است از پایان نامه‌ی کارشناسی ارشد نویسنده، با موضوع «طنز در ادبیات کودک». جلسه‌ی دفاع از پایان نامه‌ی مذکور در تاریخ ۸۹/۶/۳۰ با راهنمایی دکتر مظاهر نیکخواه و مشاورت دکتر حسین خسروی، در دانشگاه آزاد شهرکرد، برگزار شد.
- ۲ - این دو کتاب را به صورت کاملاً اتفاقی نام برده‌ام.
- ۳ - فابل: قصه‌هایی با شخصیت‌های جانوری که مانند انسان حرف می‌زنند و رفتار می‌کنند.
- ۴ - Taxidermy: پر کردن پوست حیوانات با کاه و غیره به طوری که شبیه حیوان زنده به نظر آیند. (آریان‌پور، فرهنگ انگلیسی - فارسی)